

تعلق جعل به ماهیات بنا بر قائلین به اصالة الماهیه (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مطرح بودن دو مسلک در بحث جعل

عرض شده مسئله جعل و تعلق اراده به تشخص اعیان به واسطه ظرافت و دقتی که در آن هست مورد بحث و محط انظار فلاسفه و عرفا بوده است. دو مسئله و دو مسلک در بحث جعل مطرح است؛ یکی مجعولیت ماهیت و دوم مجعولیت وجود است. اگر در نظر رفقا باشد عرض کردیم نسبت به مسئله وجود، جعل به تعین حقیقت وجود **بما هو هو** نمی تواند تعلق بگیرد به جهت اینکه مقصود و منظور از جعل ایجاد تعین و تشخص است و حقیقت وجود، نفس تشخص و نفس تعین است پس جعل به چه چیز می خواهد تعلق بگیرد؟! اینکه تحصیل حاصل است مثل اینکه خدای متعال بخواهد خود را مجعول کند! این تحصیل حاصل است. ذات باری به جعل ذات خود، اراده اش تعلق نمی گیرد چون نفس تعلق اراده به تشخص ذات باید مسبوق به

وجود ذات و تشخص ذات باشد و تشخص ذات عبارت از همان وجود بسیط و بالصرافه است که آن وجود بسیط و بالصرافه از او تعبیر به وجود مجرد و بسیط الحقیقه و در تعبیر عرفان به وجود اطلاق و لا حدی و عالم عماء و مرتبه **لا هو إلا هو** می شود که حتی اشاره هم نسبت به آن وجود اطلاق و وجود حدی اقتضاء مشیر و مشارٌ إلیه را دارد، در جایی که آن وجود، اعلیٰ و اعمق از مقام اشاره است. در اشاره همیشه باید یک مشیری وجود داشته باشد تا بتواند نسبت به یک حقیقتی - حالا چه حقیقت ظاهری یا حقیقت معنوی - [دال باشد]. در قرآن هم داریم:

﴿ذَلِكَ أَلَّا كِتَابٌ لَّا رِيَّ بَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱، ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره به جهت علو معانی است که ابتعاد آن علو معانی را از عالم حس [بیان می کند]. «ذلک» اشاره به بعید است که در آیات آورده اند. این مسئله مربوط به جعل اصل وجود است.

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«آن است کتاب منزل آسمانی که در آن شک و ریبی نیست، و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.»

اما دربارهٔ مطلب مربوط به ماهیت هم ما می‌توانیم به یک قسمی مسئله را به همین کیفیت برگردانیم. ماهیت دو قسم است؛ یک وقت ماهیت اجمالی است و یک وقت ماهیت مشخص است. در ماهیت اجمالی مقصود از ماهیت، ماهیت مبهمه است که فقط صورت نوعیه مورد نظر مصوّر یا متصور است ولی خصوص آن ماهیت شخصیه به تعین خارجی مقصود نیست. من باب‌مثال مولا می‌گوید: برو یک گوسفند برای قربانی بخر. مقصود مولا و گوینده به بنده، نفس همان ماهیت نوعیهٔ مبهمه است اما اینکه چشم گوسفند سیاه باشد یا سفید باشد مورد نظر نیست. وزنش هشتاد کیلو باشد یا پنجاه کیلو مورد نظر نیست. دوتا چشمانش سالم باشد یا نه مورد نظر نیست.

خدا مرحوم حاج میرزا حسن نوری را رحمت کند، می‌گفت که ما یک وقت یک گوسفند خریدیم بردیم خانه تا بچه‌ها با آن بازی کنند وقتی به خانه بردیم دیدیم یک چشم ندارد، گفتیم که ببریم پس بدهیم، بردیم به طرف گفتیم: آقا این گوسفند یک

چشم ندارد. او گفت: ندارد که نداشته باشد، مگر می‌خواهی برایت دعا کمیل بخواند؟! چند روز نگهش می‌داری بعد می‌کشی.

اینجا ماهیت مبهمه مورد نظر است. اما یک وقتی آدم می‌رود بیرون می‌خواهد یک غنم از میان گلهٔ اغنام انتخاب کند می‌گوید آقا آن را بیاور که [مثلاً سفید است] اینجا ماهیت مشخص است. حالا صحبت در این است که آیا جعل به ماهیت مبهمه تعلق می‌گیرد یا نه؟! همان مطلبی را که ما در باب وجود گفتیم که جعل به اصل وجود تعلق نمی‌گیرد به ماهیت مبهمه هم امکان ندارد تعلق بگیرد؛ یعنی نفس ماهیت مبهمه در خارج صورت خارجی به خود بگیرد، این مستحیل است! فرقی با آن حقیقت وجود این است که آن حقیقت وجود امتناعش از باب تحصیل حاصل است چون جعل مقام ایجاد تشخیص و تعین است و وجود، خودش حقیقت متشخص و متعین است و شیء متشخص ثانیاً متشخص نخواهد شد و تحصیل حاصل مستحیل است اما امتناع از ناحیهٔ ماهیت مبهمه از نظر تشخیص نیست بلکه از نقطه نظر این است که نفس

ابهام با تشخص متعارضین هستند و در هر کجا که تشخص هست در آنجا ابهام نیست و در هر کجا که ابهام هست در آنجا تشخص نیست و این مسئله در هر مطلبی می تواند بیاید.

مولا به عبدش می گوید: برو یک کیلو برنج بخر. برای او معین نمی کند چه برنجی بخرد، او نمی تواند بخرد. یک وقتی مقصود مولا نفس آن ماهیت مبهمه و طبیعت است خب در این صورت به هر نوع و به هر تشخصی که آن برنج را ابتیاع کرد آن مصداقیت و آن انطباق حاصل می شود ولی اگر مقصود مولا نوع برنج خاص است ولی در مقام بیان نسبت به این مسئله مطلب را مجمل گذاشت خب این بنده نمی داند چه کار کند و قادر بر اطاعت نیست. باید بگوید که برو فلان برنج را از فلان دکان و از آن کیسه بردار. از این نقطه نظر جعل به ماهیت مبهمه یعنی صورت نوعیه تعلق نمی گیرد امتناعش محال است. پس این دو قسم از تحت جعل بیرون آمد؛ اول جعل در حال اطلاق و دوم ماهیت در حال ابهام!

محطّ بحث در مورد جعل

پس محطّ بحث در مورد جعل چه چیزی است

و مقصود از این مجعول و معلولیت چه مسئله‌ای است؟! قائلین به اصالت ماهیت آمدند مطلب را این‌طور فرمودند که وجود اختصاص به ذات پروردگار دارد و جعل به آن تعلق نمی‌گیرد. خب آن کنار رفت. از آن طرف ما در خارج تعینات و تشخیصات را هم می‌بینیم، علیت حضرت حق نسبت به معلولات غیر قابل انکار است بنابراین آنچه که در خارج صورت تشخیص دارد عبارت از ماهیت است و ما امر متعین و متشخص به اسم وجود نداریم چون وجود نمی‌تواند مجعول باشد. به نظر می‌رسد استدلال آنها هم خالی از قوت نباشد یعنی با این بیانی که کردیم نمی‌توانیم جعل را به وجود بزنیم چون تحصیل حاصل است و نمی‌توانیم جعل را به ماهیت مبهمه است چون ابهام با تشخیص متعارضین و متقابلین هستند. از آن طرف تعین اشیاء خارجی و تشخیص اشیاء خارجی لا یُنکر است بنابراین آنچه که در خارج هستند ماهیات متشخصه خارجی است که جعل و ارادهٔ پروردگار به تعین آن ماهیات و تشخیص خارجی آنها تعلق گرفته است پس آنچه که در خارج هست عبارت از ماهیت است منتها فرق

این ماهیت متشخصه **قبل الجعل و بعد الجعل** در این است که قبل الجعل قابل تشخیص خارجی نبود گرچه در ذهن و در نفس - چه نفس انسان و چه در علم عنائی حق - آن صورت قابل تشخیص است.

وجود تمام اشیاء در علم ربوبی حق به نحو اجمال

تمام اعیان و اشیاء در علم ربوبی حق به نحو اجمال قابل تشخیص بود به نحوی که وقتی ذات پروردگار، جبرائیل امین، میکائیل، اسرافیل و ملائکه نگاه به آن لوح قضاء و قدر، آن لوح محفوظ، عالم اراده، مقام واحدیت و هرچه از این سلسله مراتبی که نزول اراده پروردگار را در آن مراتب احراز می‌کند، می‌کردند دقیقاً بین زید و بین عمرو تمیز قائل می‌شدند که این زید است ولی هنوز به دنیا نیامده است، این عمرو است، این بکر است، این خالد است، این شجر است، این شجر مدرسه فیضیه است، آن شجر مخصوص شارع ارم است و آن حجر مخصوص... تمام جزئیات عالم وجود در آن علم عنائی حق یا لوح محفوظ یا در آن اراده مطلقه حق به نحو مجزا و به نحو مفصل به ضرورت تفصیلی - تفصیلی یعنی مجزا نه منظور آن مقام نشر در مقابل

مقام لفّ - و به صورت مجزا تمام اینها در علم عنائی
حق و لوح محفوظ موجود هست اما هنوز جعل به
آنها تعلق نگرفته است. این فرقتش است یعنی آن
امتیاز بین آن صور...

مثل اینکه شما در ذهنتان دوتا حیوان در نظر
بگیرید؛ یک مرغ در نظر بگیرید و یک خروس. الآن
که از منزل می خواهید بیرون بروید این مرغ سفید که
وزنش این قدر باشد و دارای این خصوصیات باشد
را تصور می کنید بعد هم یک خروس را به همین
کیفیت تصور می کنید بعد می روید دنبالش که این
صورت ذهنی خود را در خارج پیدا کنید. می روید
به آنجا که مرغ و خروس زنده می فروشند و
می گویند: یک هم چنین مرغی با این خصوصیت
می خواهم و یک هم چنین خروسی با این
خصوصیات می خواهم، یکی یکی به شما نشان
می دهد تا می گویند: این همان است که من
می خواهم. آنچه را که شما در ذهن دارید آن صورت
ذهنی شماست و همان در ذهن شما هم مجزا است.
در ذهن شما بین مرغ و خروس تفاوت هست و آن
یک حالاتی دارد و این هم یک حالاتی دارد. این یک

خصوصیاتی دارد و آن یک خصوصیات دیگر دارد. تمام صور عالم خلق در علم عنائی حق به نحو اجمال ولی به طور مجزا و مقسّم و منفصل موجود بوده است. ارادهٔ پروردگار بر این صورت موجب شده است که این صورت در خارج با وجود آن علم عنائی حق یعنی در عین اینکه این صورت در علم عنائی حق هست تعین خارجی و تشخیص خارجی این صورت‌ها در خارج محقق بشود. این فرقی است.

البته بعضی از صوفیه هم نسبت به این مسئله مطلب را قدری بالاتر بردند که آن مسئله را ان شاء الله اگر توفیق پیدا کنیم بعداً تذکر می‌دهیم. آنها مسئله را به یک کیفیت دیگر بیان کردند. من باب مثال اگر بخواهیم تشبیه کنیم به این کیفیت است؛ آدمی نصف شب یک دفعه از خواب بیدار می‌شود مثل بعضی از بچه‌ها که از خواب بلند می‌شوند اصلاً دچار کابوس می‌شوند یا اینکه فرض کنید برای خود انسان هم اتفاق می‌افتد یک دفعه انسان احساس می‌کند یک شب و یک صورتی در مقابلش دارد حرکت می‌کند و هنوز بین خواب و بیداری هست. به سمت آن

صورت می‌رود وقتی که می‌رسد یک‌دفعه دستش به دیوار می‌خورد و می‌بیند که نیست یعنی در آن موقع که این صورت را دیده آیا واقعاً دیده یا ندیده است؟! خب دیده است اگر ندیده که به‌دنبالش نمی‌رود. دیده که به‌دنبالش رفته ولی یک‌دفعه به دیوار می‌خورد و می‌بیند هیچ چیز نیست. یک‌دفعه از خواب بیدار می‌شود حالتش تغییر پیدا می‌کند و می‌فهمد که خواب بوده و متوجه می‌شود این صورت خارجی نداشت. آن چیزی که در آن موقع در آن حال این شخص آن را دید چه بود؟! اگر یک تصور ذهنی بود که انسان نباید دنبال یک تصور ذهنی برود! الآن بنده یک حیوانی را تصور می‌کنم که روی این بالکن هست؛ تصور می‌کنم یک اسدی الآن در این اطاق نشسته است خب بلند نمی‌شوم فرار کنم چون خودم می‌دانم تصور کردم و چیزی نیست. در بالکن اسدی نیست، اسد در بالکن چه کار می‌کند! اگر خیال کنم آن صورت ذهنی خودم واقعیت دارد بلند می‌شوم فرار می‌کنم درحالی که واقعیت ندارد. چه فرقی بین این دو صورت هست؟! هر دو اسد است ولی فرقی این است که صورت اول به آن

صورت ذهنی وجود خارجی نمی‌دهم و او را به مقام
تعین و تشخیص خارجی در نمی‌آورم ولی در صورت
دوم آن صورت ذهنی را به آن تشخیص و تعین
خارجی می‌دهم در عین حال که تشخیص خارجی هم
ندارد فی الواقع.

بیان مثالی برای ادراک بهتر ماهیت مشخص در خارج

همین مطلب را شما راجع به اصالت ماهیت
تصور کنید؛ در تقریر ذهنی قائلین به اصالت ماهیت
می‌گویند که اصلاً وجود یک امر اعتباری است و
وجود اختصاص به ذات پروردگار دارد. ما هم گفتیم
که جعل به وجود تعلق نمی‌گیرد، پس به چه تعلق
می‌گیرد؟! به ماهیت، تعلق جعل به ماهیت مبهم که
ممتنع است پس می‌شود ماهیت مشخص، ماهیت
مشخص در خارج چیست؟ همان چیزی است که ما
از او شبیح تعبیر می‌کنیم و از آن فرار می‌کنیم
در حالی که چیزی در خارج وجود ندارد و یا به دنبال
او می‌رویم در حالی که چیزی در خارج نیست. در
یک حالت منگی در یک حالت گیجی در یک حالت
عدم تنبه، انسان فرض کنید یک حیوانی را می‌بیند،
یک شبیحی را می‌بیند، خیلی هست، برای بچه‌ها که

خیلی اتفاق می افتد، مادر می آید می گوید: بخواب
مادر چیزی نیست. خواب دیدی ما هم همین طور
هستیم؛ تمام آنچه را که مطلوب ما است و داریم
به دنبالش می رویم همان شبیحی است که بچه در
خواب می بیند.

کیفیت مطلوبات ما در چشم بزرگان و در منظر اولیاء

در چشم بزرگان و در منظر اولیاء تمام این
صورت های ما و مطلوب های ما همه جعلِ ماهیت به
آن خورده است و جعل وجود به آن نخورده است
چون وجود وجود خارجی دارد. جعلِ ماهیت به آن
خورده است. داریم دنبال ریاست و دنبال شهرت
می رویم و خیال می کنیم شهرت یک چیزی است.
یک دفعه می آید می بینیم عجیب عجیب شهرت کجا
بود؟! با یک کاغذ آدم را از آن بالا سرنگون می کنند
و از مقام ریاست پائین می اندازند؛ چنان پائین
می اندازند که به استخدام اداره هم دیگر در نمی آورند
و می گویند: اصلاً برو بیرون! آن شهرتی که در ذهن
بود و با آن شهرت شب سر به رختخواب
می گذاشتیم، صبح با همان شهرت سر از رختخواب
برمی آوریم، افکارمان را براساس آن شهرت تنظیم

می‌کردیم که این را بزنی، آن را بگیریم، برای آن
 غیبت کنیم، آن را نمایی کنیم، او را حذف کنیم، او
 را اثبات کنیم، این را نصب کنیم، این را عزل و خلع
 کنیم، تمام اینها برای چیست؟! برای اصالت ماهیت.
 ما هم جاعل هستیم و ما هم مقام جعل داریم! چه
 کسی گفته که نداریم؟! ما اشیاء مجازی و پوچ را
 لباس جعل می‌پوشانیم و ما هم اینها را وجود
 خارجی می‌دهیم! وجود خارجی می‌دهیم! بعد هم
 آنها را می‌پرستیم.

ای هواهای تو خدا انگیز *** ای خدایان تو خدا آزار^۱

این مقام جعل است؛ یعنی این مجعولات تو با آن
 جاعل حقیقی در تنافی است و منافات دارد. ذهنیات
 تو خیالات تو...

مقصود حضرت ابراهیم از دعا در آیه شریفه ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ...﴾
 عجیب یک روز مرحوم آقا - رضوان الله تعالی
 علیه - راجع به این آیه که درباره حضرت ابراهیم
 است صحبت می‌کردند؛ ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ
 كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي

^۱ . دیوان اشعار سنایی، قصیده ۷۵: موعظه و نصیحت در اجتناب از زخارف
 دنیا.

فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾؛ خدایا مرا و فرزندانم را از

عبادت بت‌ها دور نگه دار. من به مرحوم آقا گفتم:

آقا حضرت ابراهیم می‌شود بگوید: فرزندان مرا از

عبادت این بت‌های چوبی دور نگه دار! یعنی

حضرت ابراهیم در آن مقام با آن عظمت با آن مراتب

علمی خودش بگوید: خدایا فرزندان من بت

نپرستند! مگر دعا قحط بود؟! در این زمان اصلاً

کسی بت نمی‌پرستد فقط یک مشت خر در هند

هستند که بت درست می‌کنند و الاً آدم در این دنیا که

بت نمی‌پرستد! کمونیست‌ها می‌آیند بت پرستند؟!!

نصاری می‌آیند بت پرستند؟! یهود بت پرستند؟!!

آدم بی‌دین بت پرستد؟! اصلاً مسخره می‌کنند. حالا

حضرت ابراهیم این‌طور بگوید؟! بت چیست؟! این

حرف‌ها چیست؟! مقصود از این آیا آن هواها نبوده

که مانع هستند؟! گفتند: بله، ابراهیم می‌گوید که هر

چیزی که او بیاید و مورد پرستش فرزندان من قرار

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶.

ترجمه: «پروردگارا! آن [بت]‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر کسی از من [که یکتاپرست و حق‌گرایم] پیروی کند، یقیناً از من است، و هر کس از من نافرمانی کند [شایسته شدنش برای آمرزش و رحمت بسته به عنایت توست] زیرا تو بسیار آمرزنده و مهربانی.» (محقق)

بگیرد و بین تو و بین آنها عائق بشود و مطلوب حقیقی را با مطلوب مجازی عوض کند، آن می شود:

صنم! ﴿أَضَلَّ لَنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ این

ضلالت ضلالت در طریق است ریاستها

﴿أَضَلَّ لَنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ شهوتها

﴿أَضَلَّ لَنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ مال

﴿أَضَلَّ لَنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ انانیت و خودیت

﴿أَضَلَّ لَنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ مقام ارادت و

مرید و مرادی، آخ آخ اینجا را که اصلاً حرف

نزنید ﴿أَضَلَّ لَنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ مقام

مرجعیت و فتوا و اصدار حکم ﴿أَضَلَّ لَنْ

كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾. به آقا سید احمد کربلایی - خدا

خیرش دهد خدا رحمتش کند - گفتند که بیا مرجع

شو، گفت: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است

زودتر از ما در صف ایستاده اند. او گول نخورد و

گفت: زودتر از ما صف کشیده اند و اصلاً نمی شود

آخر آن را دید. خیال نکنید حالا چند نفر هستند، نه،

هر کدام از ما در صف ایستاده ایم حالا یکی به یک

موقعیتی می رسد و رساله هم می دهد بقیه هم

رساله‌هایشان در شکمشان هست رساله ندادند ولی
 در صف ایستاده‌اند، یا بالفضل کیلومترها صف برای
 نشر یک رساله. بابا بس است! مگر حکم خدا چندتا
 است! چقدر کاغذها را حرام می‌کنید! کاغذها را
 بدهید بقالی پنیر در آن بیچد. اینها ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ
 أَضَلُّ لَلَّ لَنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ ضلالت این است!
 بعد یک نکته خیلی دقیق و لطیف هم فرمودند،
 گفتند: می‌دانی چرا در اینجا به جای «أَضَلَّتْ»،
 ﴿أَضَلَّ لَلَّ لَنْ﴾ آورده است؟! برای انسان است
 دیگر؛ یعنی اینها دارای مقام شعور هستند. این اصنام
 و بت‌ها شعور ندارند ولی ریاست شعور دارد،
 موقعیت شعور دارد، مرید و مراد شعور دارند، یعنی
 آن چنان اینها حی و زنده و با شعور هستند و آن چنان
 دقیق و ظریف عمل می‌کنند که صحتا عاقل به پای
 بت‌ها نمی‌رسد. آن چنان اینها زیرکانه افراد را
 می‌گیرند که با پنجاه خروار کتاب و کتابخانه افراد را
 گول می‌زنند! پنجاه خروار کتاب خوانده اما باز گول
 می‌خورد. خودش را مدعی می‌داند ولی باز گول
 می‌خورد. خودش را از اول عاقل می‌داند ولی باز
 عقل آن صنم قوی‌تر است عقل یعنی احساس! آن

احساسی که می‌آید و عقل را مغلوب می‌کند و در
چنبرهٔ نفوذ خودش درمی‌آورد و هر جایی که می‌رود
او را هم می‌کشد لذا در اینجا «هن» برای انسان است
ولی انسان مؤنث است «هن» تأنیث را با «ها»
نمی‌آورد با «هن» می‌آورد تا بگوید: اینها دارای یک
نوع شعور هستند دارای یک نوع فهم هستند دارای
یک نوع زیرکی هستند اینها آن چنان نیروی مدیریت
و مدبریت دارند که من مدیر و مدبر را در اختیار
خودشان می‌گیرند نمی‌شود که چوب باشد چوب که
اراده ندارد تبر را در سرش بزن نصف می‌شود. آن
اصنامی که حضرت ابراهیم با تبر بر سرشان زد که
شعور نداشتند اما آن که دارد به مردم می‌گوید: این
صنم‌ها را عبادت کنید دارد چه می‌گوید؟! می‌گوید:
من را عبادت کنید. آن شعور دارد، آن صنم درونی
نمرود است که مردم را به صنم‌های چوب می‌کشاند
و می‌گوید: بیایید اینها را عبادت کنید.

می‌گوییم: خیلی خوب جناب نمرود ما اینها را
عبادت می‌کنیم تو هم از پادشاهی کنار برو!
می‌گوید: نه، نه، نه، شما آنها را عبادت نکنید در

تحت سلطنت من! بفرما اینجاست که به خیلی از مطالب ظریف می‌رسیم ها! این دعوت‌هایی که بعضی‌ها مردم را به این طرف و آن طرف می‌کنند در واقع دارند به چه دعوت می‌کنند؟! به خودشان، منتها چیزهای دیگر را سپر قرار می‌دهند. می‌گوییم: مگر تو نمی‌گویی که از فلانی اطاعت کن؟! می‌کنیم پس تو دیگر پی کارت برو. منظور تو انجام می‌شود! می‌گوید: نه، من هم باید در صحنه باشم. بدون من که اطاعت فایده ندارد. آن آن وقت می‌شود:

﴿أَضَلَّ لَنْ كَثِيرًا﴾.

بنابراین این ماهیتی که می‌خواهد جعل به آن تعلق بگیرد پیش اصالت الماهوی‌ها مثل همان شبیحی می‌ماند که ما در ذهن خود به آن صورت خارجی دادیم و بعد آن صورت خارجی را داریم در ذهن می‌پرورانیم و داریم به آن حیات می‌دهیم داریم به آن قدرت می‌دهیم داریم به آن قوت می‌دهیم و داریم آثار وجود را بر آن باز می‌کنیم. اگر اراده پروردگار تعلق بگیرد، آن شبیح هست و اگر اراده برداشته شود آن شبیح نیست. همین! اصالت ماهیت این را می‌گوید. پس اصالت ماهیت می‌گوید: آن

شبحی که در خارج هست فرقی این هست که شما او را متصف به وجود می‌کنید و وجود را از آن انتزاع می‌کنید ولی آن شبحی که در ذهن هست را قدرت ندارید متصف به وجود کنید لذا صبح که بلند می‌شوید بچه به مادرش می‌گوید: من دیشب یک نفر را دیدم که آمد از اینجا رفت، متصف به وجود می‌کند. مادر می‌گوید: نه بابا خواب دیدی! نمی‌فهمد. می‌گوید: نه، من کجا خواب دیدم؟! خودم دیدم یکی آمد در آنجا و از اطاق رد شد و رفت. یعنی این بچه آن شبح را در عالم خودش دارد متصف به وجود می‌کند. وقتی که بزرگ شد و سنش به ده و بیست سال رسید و فلسفه که خواند ماشاءالله یک‌دفعه می‌بیند ای بابا چه اشتباهی کردیم! در هفت سالگی در پنج سالگی ما فلان شیء را که دیدیم [این طور بود]. در ذهنش هم هست دیگر.

الآن خود بنده یادم هست که دوساله بودم و داشتم از طبقهٔ دوم به خیابان حریرچیان میدان شهدا طهران به آسمان نگاه می‌کردم و این ابرها داشتند راه می‌رفتند، گفتم: مادر آسمان دارد راه می‌رود. هنوز

خنده مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - را يادم هست با والده در حياط بودند، گفتند: سيد محسن دارد مي گويد: آسمان راه مي رود! قشنگ يادم هست دو سال بودم شايد هم کمتر بودم! من هنوز جرياناتي براي والده درباره مجالس و جلسات تعريف مي كنيم كه آن وقت يك سال و هشت يا نه ماه بودم. آن موقع آزاد بود و تكليف هم نبوديم!!

خب واقعاً در آن موقع به ذهن خودم به اين واقعيت صورت خارجي داده بودم يا نه؟! آسمان دارد راه مي رود! الآن كه بزرگ شدم مي گويم: آسمان كه راه نمي رود ابرها راه مي روند و جاي آسمان با جاي ابر را عوض مي كنم. چرا؟ چون الآن علم من جهل را از بين برد. آن مربوط به دوران كودكي است. الآن وقتي كه نگاه مي كنم مي بينم آسمان در جاي خودش هست و ابر مي آيد از آن طرف از اين طرف حركت مي كند مي رود. پس آنچه را كه من در آن موقع به آن لباس وجود داده بودم اشتباه بود و اين درست است. در مورد قائلين به اصالت ماهيت هم مسئله همين است؛ اصالت ماهيت هم همين را مي گويند؛ مي گويند: يك ماهيتي در علم عنائي

هست و آن مجعولیت به این صورت تعلق می‌گیرد
و شبح می‌شود، آن جعل را برمی‌دارد شبح هم
نیست. این لبّ و کلام قائلین به اصالت ماهیت و
بعضی از صوفیه هست که مرحوم حاجی آورده
است و این بحث هنوز دنباله دارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ